

نگاهی به آثار نفیس ادعیه و زیارات در مرکز نسخ خطی کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

زیارت نامه‌های خطی ۵۰۰ ساله

۴

پیاده‌روی مردم عراق به سوی حرم امام عسکری (ع) در آستانه سالروز شهادت آن حضرت

در راه سامرا

هشتم ربیع‌الاول سالروز شهادت امام حسن عسکری(ع) است و هر ساله بسیاری از شیعیان در این ایام به حرم امامین عسکریین(ع) در سامرا مشرف می‌شوند.بر همین اساس،هرساله موکب‌های مردمی همچون ایام اربعین در مسیرهای منتهی به حرم امامین عسکریین(ع) راه‌اندازی می‌شوند. امام حسن عسکری(ع) فرزند امام هادی(ع) و پدر حضرت مهدی(عج) است که به مدت ۶سال امامت شیعیان را برعهده داشتند و درنهایت پس از سپری کردن دوران سخت در زندان‌های خلفای عباسی، توسط سسی که از طرف معتمد به زور به ایشان خورانده شد، در ۲۸ سالگی به شهادت رسیدند. امام هادی و امام عسکری(ع) در خانه خودشان دفن شدند که اکنون این مکان به عنوان حرم امامین عسکریین(ع) شناخته می‌شود...

منبرمجازی

بروز علم امام و تحولات فراپیشری در پساظهور



حجت‌الاسلام امیرمحسن عرفان |اتفاقی‌های

پیش از ظهور متفاوت و تمایز زیادی نسبت به سایر دوران تاریخ دارد؛ به قدری گسترده است که در حدیث فرمودند حفظ دین در این دوران، مانند نگه داشتن ذغال گداخته در دست است، اما اصل اینکه آخرالزمان از نظر سخت‌افزاری و نرم‌افزاری دورانی متفاوت با سایر دوران‌هاست، حاصل روایت‌های معصومین(ع) است؛ از این جهت راهکارهایی که برای مصونیت از صحنه آخرالزمان ارائه شده، راهکارهای خاص و ویژه است.به‌عنوان نمونه‌شنیدن صیحه‌های آسمانی از رویدادهای عجیبی است که با قواعد مادی قابل فهم نیست. وقتی به روایت‌ها می‌نگریم، امام درباره تمایز این صیحه‌ها سخن گفته‌اند؛ به عنوان نمونه فرمودند: شما صدای اول را دریابید که دعوت به حضرت مهدی(عج) می‌کند و از صدای دوم که دعوت ابلیس است، پرهیز کنید.

ما باید به گونه‌ای صحبت کنیم که مستند به آیات و روایات باشد و از خودمان تفسیر اسطوره‌ای ارائه ندهیم؛ مثلاً سرچشمه تحولات بی‌نظیر آخرالزمان بروز علم امام در درجات بالای آن توسط خداوند است؛ چرا که علم لدّنی امام، ساخت‌های خاص دارد و از آنجایی که دنیا در شرایط فعلی گنجایش این علم را ندارد، قابل ظهور و بروز نیست. این علم امام در روزگار پساظهور منشأ بسیاری از تحولات غیرطبیعی است.وقتی به آیات قرآن رجوع می‌کنیم، بروز علم الهی را در ماجرای ملک سلیمان نبی می‌بینیم. ایشان وقتی تخت بلقیس را طلب می‌کند، یک جن می‌گوید پیش از اینکه از جای خود برخیزی، تخت را نزد تو حاضر می‌کنم؛ اما در این لحظه بود که دست‌پرورده او یعنی عاصف وارد میدان می‌شود و می‌گوید پیش از اینکه چشم بر هم بزنی، تخت را نزدت حاضر می‌کنم این درجه از علم، علمی است که به کار گرفته می‌شود و توسط آن یک کار خارق‌العاده صورت می‌گیرد. در واقع یکی از ساخت‌های علم، علمی است که خداوند از آن با عنوان کتاب یاد می‌کند. حال ما بر اساس روایت‌ها معتقدیم اگر انبیا و رسولان بخشی از علم کتاب را داشتند، ۱۴معصوم(ع) صاحب تمام علم کتاب هستند؛ چرا که در این آیه، «مِنَ» بعضیه است یعنی بخشی از کتاب. حالا بروز کامل‌تر این علم در زمان ظهور از مجرای امام عصر(عج) رقم می‌خورد؛ از این جهت تمامی اتفاقی‌های آخرالزمان و عصر ظهور مبتنی بر یک علت و معلولی است؛همه‌را ذیل معجزه و کرامت نبریم، بلکه بهتر است بگوییم علم امام ظهور می‌یابد. عقل دنیایی انسان اتفاقات آخرالزمان و عصر ظهور خیلی برایش قابل حل نیست و همان طور که اشاره شد این تحولات فراپیشری که در پساظهور رخ می‌دهد، بروز علم امام است.



نگاهی به حیات اجتماعی آیت‌الله سیدعلی قاضی در سالروز رحلت او

مردم‌داری به سبک عارف کامل

کردم و امثال این‌ها را مواظبت نمایند؛ الله الله که دل هیچ کس را نرنجانید».

■ **مایه آرامش دیگران**
آیت‌الله سیدعلی قاضی همیشه با کلامش به بندگان خدا آرامش می‌داد؛ اصلاً حضور او موجب طمأنینه بود، همه را به یاد خدا می‌انداخت و همین یادآوری، می‌شد مصداق آیه «أَلَا يَذْكُرُ اللَّهُ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (عد – ۲۸). وقتی کسی دچار گرفتاری می‌شد، به دیدارش می‌رفت، دعا می‌کرد و رحمت خداوند را به یاد گرفتار شده می‌آورد. مرحوم علامه طباطبایی گفته است: «مرحوم حاج میرزا علی آقای قاضی در نجف و برای تفقّد از حال ما، به منزل ما می‌آمد. ما کراًراً صاحب فرزند شده بودیم، ولی همگی در همان دوران کوچکی فوت کرده بودند،



شاگردان آیت‌الله سیدعلی قاضی نقل کرده است: «من یک روز به دکان سبزی‌فروشی رفته بودم، دیدم مرحوم قاضی خم شده و مشغول سوا کردن کاهو است، ولی به عکس معهود، کاهوهای پلاسیده و آن‌هایی را که دارای برگ‌های خشن و بزرگ هستند، برمی‌دارد. من کاملاً متوجه بودم، تا مرحوم قاضی کاهوها را به صاحب دکان داد و ترازو کرد. مرحوم قاضی آن را در زیر عبا گرفت و روانه شد. من به دنبالش رفتم و سبب این کار را از مرحوم قاضی پرسیدم و ایشان فرمود: آقا، من این مرد

فروشنده را می‌شناسم؛ فرد بی‌بضاعت و فقیری است، من گاه گاهی به او مساعدت می‌کنم اما نمی‌خواهم چیزی به او بلاعوض داده باشم، تا اولاً آن عزت و شرف و آبرو از بین برود و ثانیاً خدای ناخواسته عادت کند به مجانی گرفتن و در کسب هم ضعیف نشود. برای ما فرقی ندارد کاهوهای لطیف و نازک بخوریم یا از این کاهوها و من می‌دانستم که این‌ها بالاخره خریداری ندارد و ظهر که دکان خود را می‌بندد، بیرون خواهد ریخت؛ لذا برای عدم تضییع او مبادرت به خریدن کردم».

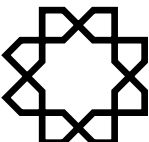
روزی مرحوم قاضی به منزل ما آمد در حالی که همسرم حامله بود و من از وضع او آگاه نبودم؛ موقع خداحافظی به همسرم گفتم: دخترعمو! این بار این فرزند تو می‌ماند و او پسر است و آسیبی به او نمی‌رسد و نام او «عبدالباقی» است. من از سخن مرحوم قاضی خوشحال شدم؛ خدا به ما پسری لطف کرد و برخلاف کودکان قبلی، باقی ماند و آسیبی به او نرسید و نام او را عبدالباقی گذاردیم».

■ **تواضع مقدمه مردم‌داری**
آن عالم عارف با وجود داشتن مقامات عالی علمی و معنوی، اهل تواضع بود. آن قدر که بسیاری از مردمان هم‌عصرش، قدر و منزلت او را نمی‌شناختند. یکی از شاگردان آیت‌الله سیدعلی قاضی نقل کرده است: «روزی آیت‌الله قاضی با آیت‌الله سیدمحسن حکیم (مرجع مشهور تقلید) در صحن شریف حیدری (در نجف اشرف)، تصادفاً با هم ملاقات نمودند. در این وقت، در صحن جنازه‌ای را تشییع می‌کردند. صاحبان میت که ظاهراً مرحوم قاضی را می‌شناختند، از ایشان درخواست اقامه نماز

محمدحسین نیکبخت |

امروز سالروز درگذشت اسوه اخلاق و عارف کامل، مرحوم آیت‌الله سیدعلی قاضی طباطبایی است؛ درباره آن عالم ربانی و سیره و منش او بسیار شنیده‌ایم، اما انگار این شنیده‌های بسیار، یک از هزاران نیز به حساب نمی‌آید. شگفت‌انگیز است که با گذشت ۷۷ سال از رحلت آیت‌الله قاضی، او همچنان بر قلب‌ها حکومت می‌کند و یادش برای همه کسانی که تقوای خدا را در دل دارند، عزیز است؛ به راستی راز این عزت دائمی چیست؟ او چه کرده است که چنین در دل مؤمنان محبوب مانده و ذکر خیرش باقی است؟ آیا می‌توان دلیل این محبوبیت را تنها به عبادت‌ها و ریاضت‌های شرعی آن مرحوم مربوط دانست؟ تردیدی نیست که آن عبادت‌های زاهدانه و تضییع در مقابل پروردگار، برای هر بنده‌ای عزت می‌آورد و او را میان بندگان عزیز می‌کند، آن گونه که خداوند در آیه ۹۶ سوره مبارکه مریم می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ اللَّهُ ذُرِّيَّةً وَدًّا»؛ کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، به زودی خدای رحمان برای آنان محبتی در دل‌ها قرار می‌دهد. با این حال، آنچه شخصیت آیت‌الله سیدعلی قاضی را جذاب می‌کند، منحصر به عبادت‌های فردی نیست؛ او در زندگی‌اش نشان داد می‌توان زاهد بود، می‌توان ریاضت شرعی کشید، می‌توان نماز شب و مستحبات را تمام و کمال انجام داد، اما برای بندگان خدا هم وقت گذاشت؛ وجه مردمی شخصیت آیت‌الله قاضی، همان وجهی است که برخی از ما به شناختش نیاز داریم، به خصوص کسانی از ما که فکر می‌کنند، بریدن از خلق و پیوستن به خدا، به معنای دریغ محبت و دوست داشتن بندگان خداست.

■ **دل پندگان خدا را نرنجان**
آیت‌الله سیدعلی قاضی به شدت از نرنجاندن و آزار دیگران ابا داشت و دقت می‌کرد عمل به مستحبات موجب نشود که قلب کسی را بیازارد. یکی از شاگردان او نقل می‌کند: «در سال ۱۳۴۷ قمری که من در مدرسه قوام نجف‌اشرف بودم، روزی سیدعلی آقا به مدرسه آمد و از متصدی آن، حجره‌ای درخواست کرد و وی نیز با کمال احترام پذیرفت و حجره‌ای کوچک در طبقه فوقانی در اختیارش گذاشت. بعد معلوم شد که قاضی حجره را به عنوان مکان خلوتی برای تهجد و عبادت می‌خواست. چون تصور می‌کردند تهجد ایشان شب هنگام در خانه سبب مزاحمت بچه‌ها می‌شود. به همین خاطر، شب‌ها حدود ساعت ۱۲ . که معمولاً طلبه‌ها برای آمادگی جهت درس‌های فردا به استراحت می‌پرداختند. شب زنده‌داری قاضی آغاز می‌شد». او حتی در وصیت‌نامه‌اش هم این موضوع مهم را از یاد نبرد: «نیکویی کردن با هر برّ و فاجر، مگر در جایی که خدا نهی کرده [را فراموش نکنید]، این‌ها را که عرض



در نشست علمی پدیده ظهور و اکتشاف حقیقت امام با تأکید بر کتاب «منتخب‌الاثَر» مطرح شد

تغییر هوشمند جهان مادی در دوران ظهور امام زمان

هیچ جا خانه آدم نمی‌شود

رقیه توسلی | تفریک است. نشست‌هام توی تاکسی. خانم «گلستان» که زنگ می‌زند تا بناگوش می‌خندم. از اساتید و نویسندگان محبوب من‌اند. مثل همیشه مهربان احوالپرسی می‌کند و می‌رود سراغ اصلیات. سراغ اصل مطلب. می‌گوید: چند هفته زمان برد که جوانب را بسنجم و شخصیت دوم داستان سروکله‌اش پیدا شود و راضی‌ام کند بنویسمش. اما الحمدلله انجام شد. فصل اول قصه را تایپ کردم عزیزم و خندان ادامه می‌دهد یعنی تبریک ندارد؟ خوشحالی‌ام را که ابراز می‌کنم، می‌گوید: شبیه توست. دارم از رفتار و حالات تو وام می‌گیرم و می‌گویند قرار است با او خیلی جاها بروم و آدم‌های زیادی را معرفی کنم. تاریخی، تفریحی، اقامتی، آداب و رسوم کشورهایی که دیدم از نزدیک تا داستان زندگی نجار و بقال و پیتزاپزی که مفصل گپ زدم با تک‌تکشان. به گمانم خوشمزه دریابید. می‌فرستم برایت نظرت را بشنوم. کارم یک مدت شده بود گردآوری پرکننده‌نویسی‌هایم. ژاپن و ایتالیا را پیدا کردم، مانده تونس که انگار نیست و هر چه می‌گردم بیشتر شک می‌کنم یادداشتی برداشته باشم. خداحافظی که می‌کنیم دستم می‌آید هوا پاییزی نیست. سوز قابل توجهی ندارد. از شیشه‌های پایین آمده تاکسی، گرمای خورشید می‌ریزد روی صورتم به علاوه بوی بزمین ماشین چینی جلویی. روی پُل متوقف شده‌ایم. آقای راننده می‌گوید قفل نیست، واسه چراغ قرمز. چشم می‌اندازم آن پایین مابین‌ها. آب متوسطی دارد می‌رود سمت افق. فکری شده‌ام. دارم به خودم در جهان بی در و پیکر فکر می‌کنم. به هویتم، پاسپورتم، اسمم، پدرم، مادرم. به زبانم، دینم. که از دور می‌بینمش و نگاه می‌کنم به ساعت. بله. ساعت از دوازده گذشته. الان وقت اسپند دود کردن اوست. می‌دانم خامنی آن ور پُل هر روز بساط پهن می‌کند بعدازظهر، بساط عروسک پارچهای و اسپند. می‌دانم بوی کارگاه شیرینی خیابان اسفندیاری از چه ساعتی شروع می‌شود. می‌دانم شیفت اوست. شیفت مانتوفروش خوش‌اخلاق پاساژ الهیه. خبر دارم نزدیک‌ترین پمپ بنزین کجاست. حتی توی گوشم پر از صدای کلاغ‌های امیر مازندرانی است این وقت سال. می‌بینم چقدر با شهرم آختم و چقدر دلم می‌خواهد هیچ جای دیگری نباشم جز اینجا. همین جا توی تاکسی که خامنی با پلاستیکی سبزی خوردن نشسته کنارم. و بوی نعنای حالم را گراندده. همین جا که می‌شنوم صدای آقایی می‌آید که با رفیقش دارند گری تیمشان را می‌خوانند. همین جا که از ماشین‌ها صدای جناب بنان می‌آید... می‌بینم چقدر ایرانی عاشقی‌ام که دوست دارد از دوروبرش بنویسد. مثلاً از خانم گلستان نویسنده. از آقای پارچه‌فروشی که می‌گفت با ارج و قرب‌ترین پارچه دنیا اطلسی و حریر و پرنیان نیست، پرچم کشورش است، از همسایه‌ای که دیروز بوی میزراقسمی‌اش پارکینگ را برداشت و صدای خنده‌هایشان. می‌بینم چقدر ایرانی هستم که فرانسه و یونان و تونس و کانادا و کشورهای جهان را همیشه اکتشاف می‌کند و می‌شود و می‌بیند اما همیشه به خان آخر که می‌رسد دستش می‌آید چه درست گفته‌اند پیران و باتجربه‌ها. هیچ جا خانه آدم نمی‌شود. علاقه و دل و باورش نمی‌شود. ریشه‌اش نمی‌شود.

سنجاق
امیرالمؤمنین(ع) می‌فرمایند: عَمَرَتِ الْبُلْدَانُ بِحَبِّ الْأَوْطَان، کشورها با میهن‌دوستی آباد شده‌اند.